


کلیسای دلباخته به فریب دنیا

 عیسی مسیح پسر اوست؛ او همه چیز را در مسیح به رایگان به ما ارزانی کرده است. خداوندا، سیاسگزارت هستیم بابت آن الطافی که در نتیجه‌ی ایثار و فداکاری عظیم عیسی در جلجتا شامل حال ما شده است، همان [ایثاری] که ما را به [مسیر] صلح و مشارکت با تو و التفات یافتن نزد تو بازگردانیده است تا از دانستن آنچه مکتوب است، تسلی خاطر حاصل کنیم: «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.» حال از این بابت شکرگزارت هستیم و دعا می‌کنیم تا چنان ایمانی به ما عطا فرمایی که با تمام وجود به آن اعتقاد داشته باشیم.

۲ حال خداوندا، بگذار تا همگان از دربان تا شبان تمامی مشقات روزانه و دغدغه‌های این زندگی را به کناری بگذاریم تا اینک در اذهان ما هیچ چیز نباشد مگر انتظار برای آنکه روح‌القدس با ما سخن گوید و بتوانیم در موضع ادای احترام به او گوش بسپاریم و کاری نیکو انجام دهیم و گرد هم آمدن ما وسیله‌ای شود تا تو را بهتر بشناسیم. زیرا خداوندا به راستی که در این روز گرم برای همین به اینجا آمده‌ایم. از طریق کلام زنده‌ی خود با ما سخن بگو و بگذار تا کلام زنده‌ات در ما ساکن شود تا نه به شکل و شمایل دنیا بلکه از طریق بازسازی روح خود، تبدیل شده و به شباهت پسر خدا درآییم. وقتی به این فکر می‌کنیم که می‌توانیم پسران و دختران خدا خوانده شویم از دانستن این مهم قلبمان می‌لرزد و وجد و سرور روحمان را فرامی‌گیرد. درست در آستانه‌ی بازگشت وی قرار داریم و جمیع امت‌ها و پادشاهی‌ها زیر پاهای ما در لرزش و تقلا هستند و کل جهان رو به زوال می‌رود، و آگاهییم که او روزی باید بیاید و ما را به آن ملکوتی ببرد که هیچ‌گاه انقضایی نخواهد داشت و هرگز ناپایدار نخواهد بود. و به این فکر می‌کنیم که اینک ما شهروندان این ملکوت هستیم! پروردگارا، امروز قلب‌ها و گوش‌های ما را توسط روح‌القدس و از طریق شستشو در آبی که از کلام جاری می‌شود، مختون کن. زیرا به نام او و برای جلال وی می‌طلبیم. آمین.

۳ دوست دارم در این بامداد به موضوعی بپردازم. چون قرار بود در صورت برگزاری جلسه‌ی شفا، به مبحث متفاوتی بپردازم ولی چنانکه اعلام کردیم کارت‌های دعا رأس ساعت هشت الی هشت و نیم یا نه توزیع خواهند شد. و من فقط... بیلی دقایقی پیش به خانه آمد و گفت که به زحمت می‌توان کسی را پیدا کرد که به اینجا آمده باشد و از همین رو کارت دعا توزیع نکرد. بنابراین ما... به این فکر کردم که برای اصلاح کلیسا این موضوع را انتخاب کنم. قصد دارم در مورد این موضوع صحبت کنم: کلیسای دلباخته به فریب دنیا. حال مایلم مطالبی را از کتاب داوران باب ۱۶، از ابتدای آیه‌ی ۱۰ قرائت کنم.

و دلیله به شمشون گفت: «اینک استهزا کرده، به من دروغ گفتی. پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.»

او وی را گفت: «اگر مرا با طناب‌های تازه که با آن هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.»

و دلیله طناب‌های تازه گرفته او را با آنها بست و به وی گفت: «ای شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره در کمین می‌بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.

و دلیله به شمشون گفت: «تا به حال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می‌شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار بیافی.»

پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: «ای شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نورد نساج و هم تار را برکند.

و او وی را گفت: «چگونه می‌گویی که مرا دوست می‌داری و حال آنکه دل تو با من نیست؟ این سه مرتبه مرا استهزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.»

و چون او وی را هر روز به سخنان خود عاجز می‌ساخت و او را الحاح می‌نمود و جانش تا به موت تنگ می‌شد؛

هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت: «اُستَرَه بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذیره شده‌ام و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت و ضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

پس چون دلیله دید که هرآنچه در دلش بود برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده گفت: «این دفعه بیایید زیرا هر چه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.

و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به ذلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او برفت.

و گفت: «ای شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل پیش‌تر بیرون رفته، خود را می‌افشانم.» اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.

۴ اینک قصد دارم در همین راستا، متنی را از کتاب مکاشفه باب ۲ قرائت کنم، از ابتدای آیه ۲۱ و همچنین آیه ۲۳.

و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زناى خود توبه کند.

اینک او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند.

و اولادش را به قتل خواهیم رسانید. آنگاه همه‌ی کلیساها خواهند دانست که منم امتحان‌کننده‌ی جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش خواهیم داد.

خداوند برکات خویش را بر خوانش کلامش افزون کند.

۵ شمشون تا حد زیاد مانند کلیسا خوب شروع کرد. او در مسیر درست شروع کرد. او شروع درستی داشت و از وی به عنوان مردی زورآور و دلاور یاد شد. در آغاز کار، خداوند را خدمت می‌کرد و کلام و فرامین وی را نگاه می‌داشت. و این رویه تا حدی شبیه کلیساست. به قول خودمان، بنا بر تعبیری که در دنیا رایج است، کارش درست بود و از پایه درست آغاز کرد. با نگاه داشتن فرامین خداوند آغاز کرد. و تا زمانی که شمشون از خداوند پیروی می‌کرد، خداوند او را به کار می‌گرفت.

۶ زیرا خدا قادر است هر که از او پیروی کند را نگاه دارد یا به کار گیرد چون این مسئله به خود خدا ارتباط پیدا می‌کند. اما وقتی کناره می‌گیریم و از امور خدا دور می‌شویم آنگاه خدا دیگر نمی‌تواند ما را به کار گیرد. وقتی با ثبات قدم در پی فرامین خدا حرکت می‌کنیم و در چهارچوب آنچه در صفحات کتاب مقدس آمده، می‌مانیم و به واسطه‌ی کلام مکتوب، او را در روح و راستی کلام می‌پرستیم آنگاه خدا می‌تواند هر فردی را به کار گیرد. اما وقتی این ذهنیت که باید در پی چیز دیگری بود، وارد عده‌ای شود، در این حالت خدا دیگر نمی‌تواند چنین اشخاصی را به کار گیرد.

۷ باری، شمشون تصویری تمام‌نما از کلیسای امروز است. وقتی کلیسا بنا شد، خدا می‌توانست کلیسا را به خدمت بگیرد زیرا کلیسا مجذانه در پی حفظ فرامین خداوند بود و بر حفظ و پاسداشت تمامی فرامین و احکام وی اهتمام می‌ورزید. و خدا با کلیسا بود. اما به نظر می‌رسد کلیسا در بطن خود گرفتار روندی است که تضعیفش می‌کند.

۸ به خاطر داشته باشید که ما نه در یک پیک‌نیک بلکه در میدان نبرد به سر می‌بریم. مردمان بسیاری چنین می‌پندارند که مسیحی شدن تنها کاری است که باید بکنند و تمام مسائل همان‌جا برای همیشه حل و فصل می‌شود و چون مسیحی هستند، همه چیز به سهولت حاصل خواهد شد. هرگز چنین فکری به ذهن خود راه ندهید. چرا که من مسیحی می‌شوم تا بجنگم یعنی در پیکار نیکوی ایمان شرکت کنم. مسیحی می‌شوم تا به خطوط نبرد بپیوندم. ما سربازان مسیحی هستیم و باید آموزش ببینیم و آبدیده شویم و تمام فنون دشمن را بشناسیم تا بدانیم چگونه تقویت شویم و شیوه‌ی جنگیدن را فراگیریم. و این امر تنها زمانی برای ما ممکن می‌شود که روح‌القدس آن را بر ما مکشوف کند. وقتی به جنگ می‌رویم، نمی‌توانیم کاری که اقوام دیگر به ما می‌گویند را انجام دهیم یا برخی از [توصیه‌ها و] اندیشه‌های آنان را به کار بندیم. باید اندیشه‌های خودمان را پیاده کنیم یعنی تحت راهنمایی روح‌القدس حرکت کرده و افکار وی را پیاده کنیم زیرا او سپهسالار سپاه مسیحیان است.

۹ شمشون خوب عمل کرد، او مردی بزرگ بود تا وقتی که به نوعی کارش (اسمش را بگذاریم) به ناپرهیزی کشید و پا را از سرزمین خود فراتر گذاشت. کلیسا هم

عملکرد خوبی داشت و درست پیش می‌رفت تا زمانی که پا را فراتر از سرزمین خود گذاشت. شمشون شروع به برقراری پیوند عاطفی با دختران فلسطینی کرد، او رغبتی به دوشیزگان اسرائیلی نداشت.

۱۰ و این جریان تا حدی به کاری که کلیسا کرد، می‌ماند. او هیچ‌گاه در پی برقراری پیوند عاطفی با خودی‌ها نرفت بلکه پی بی‌ایمانان رفت و شروع به برقراری رابطه‌ی عاشقانه با بی‌ایمانان کرد. اینجاست که ما نیز مرتکب خطایی بزرگ و یکی از بزرگترین اشتباهات خود شدیم یعنی از همان زمان که کلیسا دست به کارهای نادرست زد. او هم به مانند شمشون درگیر معاشرت بد شد.

۱۱ شمشون تا وقتی همراه قوم خداوند بود، کارش را به درستی انجام می‌داد. اما وقتی گرفتار معاشرت بد شد، به دردسر افتاد.

۱۲ و حکایت کلیسا هم همین است. وقتی کلیسا هر روز در کمال احترام در پی هدایت روح‌القدس و اقتدا به او بود، خدا به کلیسا برکت داد و از کلیسا آیات و معجزات صادر شد. اما بعد گرفتار معاشرت بد شد یعنی معاشرت با دنیا! این یکی از بدترین کارهایی بود که انجام شد، رویکردی که سرآغاز روند ایجاد تشکل و از هم پاشیدن مشارکت در میان ایمانداران بود، چون دریافته بودند که امت‌ها به صورت تشکیلاتی عمل می‌کنند. اما این انجیل فوق‌العاده به یک قوم یا امت خاصی اهدا نشده است بلکه انجیل هدیه‌ای است برای «هرآنکه مایل به آمدن باشد» یعنی جمیع امت‌ها، طوایف، زبان‌ها و مردم. اراده‌ی خدا برای ما هرگز این نبود که میان خود مرز بکشیم.

۱۳ اما انسان‌ها خواهان همانندی، قیاس و کپی‌برداری از نحوه‌ی عملکرد دنیا بودند، به این معنی که مثل آنها سخن بگویند و موفقیت به سبک آنها را تجربه کنند. هرگز نمی‌توانیم با پیروی از شیوه‌ی کار دنیا به موفقیت برسیم. ما تنها می‌توانیم با پیروی از احکام خدا و راه و رسم وی در انجام امور، موفق شویم. هرگز با الگوبرداری از دنیا راه به جایی نمی‌بریم. اگر کارخانه‌ی تولید سیگار بیشترین موفقیت خود را از راه تلویزیون کسب کرده یا اگر تولیدکنندگان آبجو و ویسکی به خاطر تأثیر تلویزیون به موفقیت‌های چشمگیری رسیده باشند به این معنی نیست که کلیسا هم باید از طریق تلویزیون به موفقیت برسد. موفقیت کلیسا از دل موعظه‌ی انجیل و قدرت خدا و نمایش روح حق حاصل می‌شود، نمی‌توانیم به این دلیل بسنده کنیم که تلویزیون برای شرکت دختانیات و سایر شرکت‌ها چنین و چنان کرده است! هیچ بخشی در کتاب مقدس وجود ندارد که بگوید باید خود را با چنین مردمانی مقایسه کرد. و اگر هم چنین کنیم چه بسا عده‌ی بسیاری را جذب کنیم اما این کاری نیست که خدا ما را برای انجام آن منصوب کرده باشد. چنین می‌پنداریم که چون از همه رنگ هستیم و اوج گرفته‌ایم و تشکل بزرگی داریم که به اتفاقات پر سر و صدا و رنگارنگ شکل می‌دهد، به موفقیت رسیده‌ایم. در روز روشن، مرگ روحانی، ما را به کام خود فرومی‌برد! برای ما بهتر می‌شد اگر امروز صبح در این محل فقط ده نفر بودیم و روح‌القدس را کنار خود داشتیم تا اینکه با وجود حضوری ده میلیونی، روح‌القدس را کنارمان نداشته باشیم. نمی‌توانیم خود را با دنیا مقایسه کنیم.

۱۴ و یکی از نخستین اتفاقات این بود که کلیسا شروع به ایجاد تشکل کرد. کلیسای کاتولیک نخستین تشکل بود و در ادامه کلیسای لوتری از راه رسید. وقتی عده‌ای در کلیسای کاتولیک خود را سازماندهی کردند تا از آن یک تشکل بسازند، روزی یک نفر فریاد زد: «ای شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» و شمشون طناب‌های در بند کنندهی کلیسای کاتولیک را پاره کرد و مارتین لوتر در جوار تشکل‌ها ظهور کرد.

۱۵ سپس کلیسا را با طنابی دیگر بستند، نظیر کاری که دلیله کرد. آنها شروع کردند... به جای رو آوردن به مردانی که دعوت الهی دارند یعنی کسانی که روح‌القدس آنها را فراخوانده باشد، افرادی که شاید چیزی از الفبا نمی‌دانستند اما مسیح را می‌شناختند. سپس کلیسا درگیر استیل و مُد شد و به تقلید از سخنرانان سیاسی پرداخت. کار به جایی رسید که باید به واعظان مدرک دکترا می‌دادند، لازم بود هر کسی یک دکتر الهیات باشد. و این طناب دیگری بود که کلیسا را در بند کرد. آدم‌ها می‌روند و درس می‌خوانند و هر یک از مدارس الهیاتی می‌کوشند تا عالم بهتری تربیت کنند تا کلیسایشان بتواند فخر بفروشد و بگوید: «شبان ما دکترای الهیات دارد.» آنها چه کار کردند؟ هر کس سعی دارد بیش از دیگری دانش کسب کند. اما این موضوع در نگاه خدا ارزشی ندارد.

۱۶ و نیازی به این نیست که آدمی دانش دنیوی خود را برگیرد تا با آن رضایت خدا را جلب کند. چنین عملی در نگاه خدا قبیح است! هرگز با دانش و جاه‌طلبی دنیوی رضایت خدا را جلب نخواهید کرد، چنانکه کلام می‌گوید: «[عشق‌ورزی به دنیا] دشمنی با خداست.» او نمی‌تواند چنین کند.

۱۷ و هر کس می‌کوشد تا به دانش کامل برسد. آنها می‌دانند چه کنند و چه واژه‌هایی را بر زبان بیاورند و [با این رویه] کارشان صرفاً تبدیل به یک سخنرانی سیاسی می‌شود و نه نمایاندن قدرت الهی یا چیزی از جنس پیغام روح‌القدس که قلب را می‌شکافد و گناهان شخص را مکشوف می‌سازد. آنها برای سخنرانی سیاسی آموزش می‌بینند و این چیزی نیست که به آن نیاز داشته باشیم. پولس گفت: «کلام بر ما فقط بر حسب... یا در واقع انجیل به زبان نیست به قوت و به تجلی روح‌القدس است.» انجیل با نمایاندن قوت روح‌القدس گسترش می‌یابد! اما تمام این افراد به مدارس الهیات می‌روند و آداب فخریمه را فرامی‌گیرند، اینکه باید در حضور مردم به چه شکل بایستند، باید خود را به چه شکل معرفی کنند، چگونه بپوشند و به چه سان رفتار کنند، اینکه نباید هیچ‌گاه در کاربرد دستور زبان مرتکب اشتباه شوند. باری، تمام اینها برای یک سخنرانی سیاسی خوب است لیکن ما در پی واژه‌های سحرانگیز انسانی نیستیم. پولس گفت: «موعظه‌ی انجیل توسط من به سخنان مقنع حکمت نبود بلکه به برهان روح و قوت.» پس انشر انجیل [به واسطه‌ی یک سخنرانی آماده شده، صورت نگرفت تا حکمت شما یا در واقع توکل شما بر حکمت انسانی بنا نشود. انجیل با تکیه بر برهان قوت مسیح برخاسته از مردگان، اعلام شد. انجیل همین است، «اینکه قوت قیامت وی را بشناسیم.»

۱۸ هر کس خود را باهوش‌تر از دیگران می‌پندارد. متدیست‌ها خواهند گفت: «ما با ذکاوت‌ترین شخص را داریم.» باپتیست‌ها و جماعت موسوم به کلیسای مسیح و

نظایر اینها خواهند گفت: «ما در هوش و ذکاوت برتر هستیم. ما به افراد عادی اجازه‌ی موعظه‌ی انجیل را نمی‌دهیم.» بلکه آنها را دست‌چین می‌کنند (خدایا رحم کن!) آنها را دست‌چین می‌کنند، در صورتی که مدرک مربوط به فلان آموزه‌ی معین آنها را اخذ کرده باشند، آنها را در کلیسا به کار می‌گیرند. خدا به هیچ طریقی نمی‌تواند چنین شخصی را لمس کند. دلم می‌خواهد کسی برایم موعظه کند که توسط خدا دست‌چین و بلند شده است و نه توسط یک انسان یا یک فرقه.

۱۹ [از نگاه آنها] همه چیز به دانش برمی‌گردد! آنها می‌گویند: «خوب ما همه چیز را درباره‌ی آن امر الهی می‌دانیم،» در حالی که برخی از آنها نخستین حرف الفبای روح‌القدس را نمی‌شناسند. آنها آن را انکار می‌کنند.

۲۰ این جریان مرا به یاد کتابی که حدود ده سال پیش در کالیفرنیا خواندم، می‌اندازد. آن را از یک کتاب فروشی قدیمی گرفته بودم. نام نویسنده‌اش را فراموش کردم. یکی از آن کتاب‌های ده سنتی بود اما به رغم لحن طنزآلود و شیطنت‌آمیزش، مطالب خردمندانه‌ای در آن به چشم می‌خورد. در آن به مطلبی برخوردیم که به نظرم مضمونی الهی داشت. یکی از حکایت‌های کوتاه این کتاب به این شکل شروع شد. صبح یکی از روزها در یک مرغدانی بزرگ، خروس کوچکی بود که تصور می‌کرد بر کل دانش موجود و شناخته شده، احاطه دارد. بنابراین پرواز کرد و روی جعبه‌ای نشست و نوک کوچکش را چهار یا پنج بار به جعبه کوبید و سر کوچکش را عقب کشید و چنان بانگی سر داد که هیچ خروسی همانند آن را سر نداده بود. به این ترتیب توجه سایرین را جلب کرد و گفت: «خانم‌ها و آقایان، امروز صبح در این مرغدانی، قصد دارم با شما راجع به برنامه‌ی آموزشی فوق‌العاده‌ای که به تازگی طراحی کرده‌ایم سخن بگویم.» گفت: «این کارم مستلزم دانش فراوان منتج شده از تحقیقاتم است.» عینکش را روی نوکش گذاشت و گفت: «تصمیم گرفته‌ام که ما مرغ و خروس‌ها به کمک دانش، وضع خود را بهبود بخشیم. در نتیجه می‌توانم به شما بگویم که اگر در آن نقطه، اگر در یکی از مرغدانی‌ها نقطه‌ای مشخص را حفاری کنیم، به ویتامینی مخصوص دست پیدا خواهیم کرد که به کمک آن بهتر بانگ سر خواهیم داد و به پرهایی زیباتر آراسته خواهیم شد. و می‌توانم به شما بگویم که چطور از جنبه‌های بسیار سود خواهیم برد و ارتقا خواهیم یافت.»

۲۱ و مرغان جوان با آن تاج‌های کوچک قرمزشان قدقدکنان گفتند: «مگر این موجود نازنین نیست؟» و به راستی او را تحسین می‌کردند. «به راستی که خروس بی‌نظیری است!» این قضیه مرا یاد برخی از این واعظان تربیت شده مدارس الهیات می‌اندازد. «عجب شخصیت درخشانی! نیازی نیست تا با مابقی مرغ و خروس‌ها حشر و نشر داشته باشیم، همگی باید با او برویم.»

۲۲ خوب، پیش از آنکه این رفیق کوچک سخنرانی‌اش را به پایان برساند، مرغ کوچک دیگری آنجا بود که پرهایش چندان برق نمی‌زد، او دوان دوان از محوطه‌ی بیرونی مرغدانی آمد و گفت: «بچه‌ها یک دقیقه صبر کنید! لحظاتی قبل آخرین اطلاعیه‌ای که

از رادیو پخش شد را گوش کردم. بهای ماکیان پوندی چهار سنت بالا رفته است، فردا همگی ما سر از کشتارگاه در خواهیم آورد! دانش شما چه سودی خواهد داشت؟»

۲۳ برادر، تمام دانشی که می‌توانیم بیندوزیم چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد؟ ما چیزی بیش از شش فوت خاکِ ناپاک نیستیم! ما هر دقیقه و ذره ذره در حال مردنیم. دانش ما هیچ ارزشی ندارد. ما دوست داریم او را بشناسیم و از او بدانیم. اما آنها چنین می‌کنند.

۲۴ مثل قناری کوچکی که ماجرایش را مدتی پیش تعریف کردم، او تصوّر می‌کرد که هر دانشی که لازم است را فرا گرفته است. آن قدر پُر بود که می‌توانست در مورد انسان‌ها به قناری‌ها توضیح دهد. بالای قفس خود پرید و شروع کرد به حرف زدن در مورد انسان‌ها و میزان شناختش و اینکه همه چیز را درباره‌ی آنها می‌داند. به یکباره پروفوسوری از پوردو به سمت او آمد و با زبان و واژه‌هایی فاخر با او سخن گفت و این پرنده بینوا شروع به پلک زدن کرد و سرش را چرخاند و... باری، او چشم داشت و می‌توانست پروفوسور را ببیند. گوش داشت و می‌توانست او را بشنود. اما متوجه نمی‌شد درباره‌ی چه حرف می‌زند. چرا؟ چون او یک مغز قناری داشت. او تنها یک مغز پرنده داشت. تمام دارایی‌اش همین بود. او صاحب یک مغز انسانی نبود بنابراین نمی‌توانست شبیه انسان‌ها فکر کند.

۲۵ و همین‌طور انسان هم نمی‌تواند مثل خدا فکر کند! شما انسان هستید و کل دانش دنیوی چیزی بیش از [تراواشات] یک مغز قناری نیست. هر کار می‌کنید تنها به خودتان آسیب می‌رسانید. شما باید ذهن مسیح را داشته باشید.

۲۶ دلیل آنکه مردم به تشکّل می‌پیوندند و دست دادن را جایگزین تولد تازه می‌کنند این است که سعی دارند از این راه، تولد تازه را دور بزنند. آنها خواهان تولد تازه نیستند. آنها می‌دانند که ما آن را در کتاب مقدس تعلیم می‌دهیم، با توجه به این نکته در پی آن هستند تا چیزی را جایگزینش کنند. جماعت پنطیکاستی هم در این زمینه بسیار بد پیش می‌روند و می‌کوشند چیزی را جایگزین کنند! آنها می‌خواهند به آن کلاس بدهند. باید حسایی با کلاس باشد، «دست خواهیم داد و به کلیسا خواهیم پیوست و بر روی ما آب می‌پاشند یا تعمید خواهیم گرفت»، یا چیزی از این دست. آنها از تولد تازه وحشت دارند. گاهی فکر می‌کنم که در خود خیمه‌ی برانهم هم از این مسئله وحشت دارند!

۲۷ باری، همگی ما می‌دانیم که یک تولد، فارغ از اینکه کجا و در کدام نقطه رخ دهد، اتفاقی پر دردسر است. فرق نمی‌کند نوزاد روی تل پوست متولد شود یا روی زمین سخت یا اینکه در یک اتاق صورتی رنگ در یک بیمارستان، در هر حال اتفاقی پر دردسر است. تولد یک گوساله یا هر موجود دیگر اتفاقی پر دردسر است.

۲۸ و تولد تازه چیزی کمتر از یک اتفاق پر دردسر نیست! مردم به شدت خشک و عصبانیت داده شده‌اند، «می‌رویم آنجا که دست می‌دهند. می‌رویم جایی که هیاهو نمی‌کنند و فریاد نمی‌زنند و روی قربانگاه نمی‌پرند.» شما دوست دارید بُعد بشری را نشان دهید! آنچه ما به آن نیاز داریم تولد است، یا مرگی که حیات را پدید می‌آورد!

۲۹ بذر سیب‌زمینی را در نظر بگیرید. شما این سیب‌زمینی را به داخل خاک فرومی‌برید و لازم است آن سیب‌زمینی کهنه بپوسد تا محصول آن برای شما سیب‌زمینی‌های تازه باشد. تا وقتی یک دانه گندم نپوسد، قادر نیست حیاتی نو تولید کند.

۳۰ و یک آقا یا خانم تا زمانی که خودش و شاکله‌های ذهنی و فکری‌اش پوسیده نباشد، هرگز نمی‌تواند تولد تازه را تجربه کند، تجربه‌ای که با مُردن پای قربانگاه حاصل می‌شود و به فریاد و آشفتگی همه جانبه می‌انجامد تا جایی که اثری از آن عصبانی که قورت داده‌اید، باقی نمی‌ماند و توسط روح‌القدس خدا، از نو مولود می‌شوید. اهمیتی ندارد که فریاد می‌زنید، به زبان‌ها سخن می‌گویید و بالا و پایین می‌پرید و مانند مرغی که سر از تنش کنده‌اند، تقلّا می‌کنید، شما دارید حیاتی نو را ثمر می‌دهید! اما ما چیز دیگری را جایگزین کرده‌ایم، دنبال روشی باکلاس هستیم، یقیناً.

۳۱ آن روز جمعه بود و به همراه خانم راهی فروشگاه بودم. قصد ندارم مکرر در این مورد صحبت کنم. باری، همین‌طور که خیابان را طی می‌کردیم به هر طرف که سرم را می‌چرخاندم فقط خانم‌های برهنه می‌دیدم. وقتی بینایی نداشتم به خدا قول دادم که اگر چشمانم را شفا دهد فقط به چیزی که درست است نگاه کنم، در ماشینم صلیب کوچکی آویزان کردم. وقتی چنین صحنه‌هایی را می‌بینم به صلیب نگاه می‌کنم و می‌گویم: «پروردگارا، این پناهم است.» هرگاه به آن می‌نگرم، چنین می‌گویم.

۳۲ من این خانم‌ها را دیدم. مدام گفتم: «حتی یک خانم که دامن پوشیده باشد هم ندیدیم.» و بعد هم گفتم: «بیل، آن خانم را ببین که پوشش آنصاف و نیمه‌ای [بالاتنه‌اش به آن بندهای کوچک وصل است،] گفتم: «می‌خواهی به من بگویی که این خانم نمی‌داند این کار غلط است؟» گفتم: «اگر نداند که این کار غلط است پس تعادل روانی خود را از دست داده است.»

۳۳ گفتم: «یک دقیقه صبر کن عزیز. او یک آمریکایی است، مثل آمریکایی‌ها رفتار می‌کند.» گفتم: «عزیزم، چندی پیش در فنلاند بودم.»

۳۴ آنچه دیدم را زیر سؤال بردم و آقای به نام دکتر مانین مرا ساکت کرد. داشتیم به یکی از آن حمام‌هایی می‌رفتیم که برای سلامت مؤثرند، حمام‌های موسوم به «سونا»، آنجا روی شما آب داغ می‌ریزند یا اینکه روی سنگ‌های داغ آب می‌ریزند و این امر سبب می‌شود عرق کنید، بعد شما داخل آب یخ می‌پرید و برمی‌گردید. سپس وارد یک اتاق می‌شوید که تعدادی پرستار آنجا هستند یعنی خانم‌هایی که بدن آقایان را ماساژ می‌دهند (در حالی که آنها برهنه هستند) سپس آنها را به حوض برمی‌گردانند. از رفتن سر باز زدم و گفتم: «دکتر مانین این کار نادرست است.»

۳۵ گفتم: «بسیار خوب، کشیش برانهم، این کار نادرست است پس نظرتان راجع به دکترهای آمریکایی خودتان چیست که خانم‌ها را روی تخت معاینه می‌خواهند و در حالی که هیچ پوششی ندارند، قسمت‌های محرمانه‌ی بدن آنها را معاینه می‌کنند؟ نظرتان درباره‌ی پرستاران بیمارستان‌ها چیست؟»

۳۶ گفتم: «بخشید برادر مانینن، حرفتان درست است.»

۳۷ اینها چیست؟ رسم و رسوم. وقتی در پاریس بودم به سختی می توانستم باور کنم که سرویس بهداشتی آقایان و خانمها یکی است. درک نمی کردم که دستشویی های کنار خیابان برای آقایان و خانمها یکی است. نمی توانستم باور کنم که وقتی خانمها برای شنا به ساحل می رفتند، برای یک آقای جوان و دلبرش رختکنی در کار نبود، آنها تا آخرین لباس خود را درمی آوردند و می چرخیدند و بعد هم تنها یک تکه پارچه می پوشیدند و به آب می زدند. کسی به این مسئله توجهی نداشت. چنین چیزی در فرانسه مرسوم است.

۳۸ در آفریقا زن ها و مردانی راه اعم از جوان و پیر، پیدا می کنید که هیچ لباسی بر تن ندارند و جایی در میان سبزهزارها گام برمی دارند. اصلاً نمی دانند دستشویی چیست و خود را از چشم دیگری پنهان نمی کنند. آنها هیچ اطلاعی از تفاوتها ندارند. چیزی راجع به آنچه متفاوت است، نمی دانند. باری، اینها رسم و رسوم امتهاست.

۳۹ به خانمم گفتم: «عزیزم، ما متفاوتیم و فرق داریم، ما از امتی دیگر هستیم. ما در اینجا غریب و بیگانه ایم و برای همین است که این مسائل تا این حد اشتباه به نظر می رسند. چرا که کتاب مقدس گفته است: «زیرا کسانی که همچنینی می گویند، ظاهر می سازند که غریب و بیگانه اند و در جستجوی وطنی هستند.»

۴۰ آقا یا خانمی که در ایتالیا، فرانسه، آفریقا یا هر سرزمین دیگری به سر می برد، چنانچه از روح القدس زاده شده باشد، چنین کارهایی نخواهد کرد. چنین لباسهایی را نخواهند پوشید. به این شکل رفتار نخواهند کرد زیرا متعلق به وطنی دیگر هستند که حاکم و خالقش خداست. ما اهل آسمانیم. روحی که درون شماست، محرک شماست. اگر آمریکایی هستید، مانند آمریکاییها رفتار خواهید کرد، اگر فرانسوی هستید، مانند فرانسویها رفتار خواهید کرد و از دیگران انتقاد خواهید کرد. اما اگر از خدا باشید، همانند اهالی آسمان رفتار خواهید کرد زیرا روح شما از آن بالا می آید و شما را هدایت می کند.

۴۱ اما نکته ای ظریف و قابل دقت وجود دارد. در نگاشته ی مقدس، آنها که در جستجوی این شهر و سرزمین جدید بودند، رفتاری متفاوت داشتند. آنها اعلام کردند که غریب و بیگانه هستند. آنها که طرف قائل بودند فراری، لغزش خورده و مرتد شدند. اما مسیحیان غریب و بیگانه بودند. یک فراری گم کرده راه، سرمنزلی ندارد و یک مرتد، موجودی کریه است. اما یک زائر راهنورد صاحب اصالت است. او از یک سرزمین واقعی و از یک ملت واقعی بیرون آمده ولی هم اکنون در پی راه خانه است، کسی که از طریق زندگی اش اعلام می کند که چیزی در وجود خود دارد و نشان می دهد که از سرزمینی دیگر آمده است. به همین دلیل است که چنین عمل می کند.

۴۲ با این حال بگذارید به مردمی که چنین رفتار می کنند و چنین چیزهایی را می پوشند، مطلبی عرض کنم. در آفریقای جنوبی، با سی هزار تن از اهالی بومی بت پرست و غریبان مواجه شدم. پسران و دختران شانزده، هجده یا بیست ساله ای را

دیدم که ایستاده بودند و روی چهره‌شان گل و نقش‌های گلی و رنگ بود و لباسی بر تن نداشتند، درون بینی خود استخوان گذاشته بودند و چوب‌های زیادی از گوش‌هایشان آویزان بود و تعدادی استخوان انسان یا هر نوع استخوان دیگری را به موهای خود وصل کرده بودند و بدنشان را با دندان‌های حیوانات تزئین کرده بودند. برهنه و عریان بودند درست مثل وقتی به دنیا آمدند، بی‌آنکه بصیرت داشته باشند. اما وقتی مسیح را پذیرفتند و به روی خود افتادند و روح‌القدس را دریافت کردند، برخاستند و دست‌ها را بر روی سینه گذاشتند تا همین‌طور که دور می‌شدند و لباسی برای بر تن کردن پیدا می‌کردند، شرم خود را ببوشانند. چرا؟ آنها نسبت به این دنیا غریب و بیگانه شده بودند. هلولویا! آنها پیش‌تر از خدا دور شده بودند. بله، آقا.

۴۳ آری این جماعت خود را مسیحی می‌خوانند. آنها عضو کلیسا هستند. موقع رفتن می‌گویند: «ما متدیستیم. ما باپتیستیم. ما پنطیکاستی هستیم. ما ادونتیست روز هفتم هستیم. این، آن و آن دیگری هستیم.» این موضوع ذره‌ای به اصل داستان ارتباطی ندارد. روح شما و حیاتی که در درون شماست عامل محرکی است که به شما می‌گوید چه هستید. عیسی گفت: «آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.»

۴۴ کلیسا در ابتدا مانند اسرائیل آغاز کرد. آنها دیدند که تمام آن امت‌های کافر برای خود یک پادشاه دارند. خدا پادشاه اسرائیل بود. وقتی قوم اسرائیل دید که اقوام مشرک پادشاه دارند، دلش خواست شبیه اقوام مشرک عمل کند و یک پادشاه برای خود ابداع کردند. و وقتی چنین کردند، گرفتار شدند. مشکلات تدریجاً وارد شدند. دنیا تدریجاً در آنها نفوذ کرد. و نهایتاً این جریان به اخاب ختم شد. هر پادشاهی اندکی بیشتر و باز هم کمی بیشتر به دنیا نزدیک می‌شد تا اینکه حیاتی که در آنها بود، بیرون رانده شد. و به این نقطه رسیدند که وقتی پادشاه راستین ظهور کرد، او را شناختند.

۴۵ کلیسا هم همین کار را کرد. راه داد. خودش است. سیاست و نظام آموزشی را به درون خود راه داد. تشکلهای، جامعه، کلیساهای عظیم و واعظان بسیار خطاکار را راه داد. و آنگاه که پادشاه راستین از راه می‌رسد، او را نمی‌شناسند و به تعبیری هم اکنون روح‌القدس را به صلیب می‌کشند، در واقع آنها شخص پادشاه را مصلوب می‌کنند. او را نمی‌شناسند لکن به او می‌خندند و او را دستمایه‌ی شوخی قرار می‌دهند. همان کاری که یهودیان نسبت به مسیح خود کردند، کلیسا نیز با مسیح خود انجام می‌دهد. آنها این را نمی‌دانند. آنها از بصیرت روحانی بی‌بهره‌اند، بس که متکی بر چشمان و دیده‌های خود هستند [عقلشان به چشمشان است]، چیزهایی مثل ساختمان‌های عظیم را می‌بینند و سعی دارند این وضع را با کلیسا مقایسه کنند. هرگز از ما نخواسته‌اند تا با دنیا مقایسه شویم. از ما دعوت شده است تا خویشتن را متواضع سازیم.

۴۶ برای خدا یک نفر در حکم اکثریت است. امروزه میان مبشرینی که فعال هستند، رقابت شدیدی وجود دارد. یکی می‌گوید: «خوب، خدا متبارک باد، من هزاران شرکت‌کننده دارم. جلسه‌ی من از مال تو بزرگتر است.» این جریان چه فرقی دارد؟ اینکه یک نفر داشته باشیم یا یک میلیون نفر، فرقی در چیست؟ آیا نسبت به خدا

امین هستیم؟ آیا نسبت به کلامش امین هستیم؟ آیا از آزمون روح القدس به سلامت عبور می‌کنیم؟ آیا چنین است؟ اصل قضیه همین است.

۴۷ اما ما سر کتاب مقدس سازش کرده‌ایم. بسیاری از پنطیکاستی‌های خودمان بر سر آموزه‌های بنیادین کتاب مقدس سازش می‌کنند. نمی‌خواهم کسی را برنجانم. من در کلیسای خودم هستم و حس می‌کنم می‌توانم کاری را بکنم که در کلیسای خود... چون دارم انجیل را موعظه می‌کنم. اما هزاران واعظ پنطیکاستی خبر دارند که در کتاب مقدس چیزی تحت عنوان تعمید به نام «پدر، پسر و روح القدس» وجود ندارد. من هر سراسقف یا هر کس دیگری را به چالش می‌کشم تا موردی را نشانم دهد که کسی تا به حال به نام «پدر، پسر و روح القدس» تعمید گرفته باشد. اما آنها سازش می‌کنند چون تشکّل‌های آنها چنین کرده است. در کل عهد جدید و سیصد سال بعد از آن، یک نفر را هم نمی‌بینید که به نامی جز نام عیسی مسیح تعمید گرفته باشد. پس چه شد؟ تشکّل‌ها پا گرفتند. و همین امر کار را ساخت. سازش کاری!

۴۸ و امروزه تمام آن مبشران خیابانی را از خیابان‌ها جمع کرده‌اند. تمام آن طبل‌ها را از کلیسا بر چیده‌اند. شکوه و جلال را از کلیساها بردند و موعظه به سبک مدارس الهیات را آوردند، موعظه به سبک جوجه خروس اتوکشیده‌ی جامعه. و خانم‌هایشان شلوارک می‌پوشند و لباس‌هایی که جذب بدن است و آقایانی که سیگار می‌کشند و قمار می‌کنند و جوک‌های کثیف تعریف می‌کنند. و این در نگاه خدا یک ننگ است! می‌دانم که تند است اما وقت آن رسیده که کسی چیزی بگوید و حرفی بزند. سازش کاری، رها کردن، رفتار به سبک دنیا!

۴۹ برایم اهمیتی ندارد اگر مجبور شوم تنها بمانم و جز خدا کسی همراهم نباشد، به موعظه‌ی حقیقت کتاب مقدس خدا ادامه خواهم داد و پای آن خواهم ایستاد. اگر بمیرم هم کماکان پای حقیقت خواهم ایستاد. یقیناً ما طالب حقیقت هستیم. من هر چیز را نه بر حسب معیارهای کلیسا بلکه بر حسب معیارهای کلام خدا خواهم سنجید.

۵۰ باری، آیا دقت کردید که دلیله می‌دانست که شمشون مجهز به قدرتی خاص است. اما اطلاعاتی از محل و خاستگاه این قدرت نداشت. او نمی‌توانست بگوید این قدرت چیست ولی شمشون قدرتی عظیم داشت و دلیله خواهان یافتن راز آن بود و به این ترتیب مرتب به کمک زیبایی‌اش در صدد دلربایی از شمشون و جذب او برمی‌آمد. لباس‌های بدن‌نما می‌پوشید. جلوی او ظاهر می‌شد و راه می‌رفت و به سبک برخی از نوجوانان امروزی لبخندهای ملیح می‌زد و نظایر این. سعی کرد شبیه آنها که استریپ تیز می‌کنند، رفتار کند تا بتواند شمشون را اغوا کند.

۵۱ و این همان کاری است که دنیا با کلیسا کرده است. حال راز قوت عظمت در چیست؟

۵۲ «خوب، اگر خود را سازماندهی کنیم، همین امر این قوت را از میان خواهد برد.» و کلیسای کاتولیک این کار را کرد.

۵۳ «شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» و چنین شد که لوثر سر بر آورد.

۵۴ سپس دوباره خود را سازماندهی کردند و به هیئت تشکل درآمدند. «اگر با طنابی دیگر مرا در بند کنی، متوقف خواهم شد.» و این کار را کردند.

۵۵ «شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» چه شد؟ وسلی ظهور کرد و طنابها را پاره کرد.

۵۶ «شمشون، حال تمام مدت فرییم دادی. نمی دانی که دوستت دارم؟ بسیار خوب، راز حقیقی قلبت را برایم بازگو کن.»

«بسیار خوب، مرا با طنابی دیگر در بند کن.»

۵۷ «بله، همین کار را خواهیم کرد.» و این چیست؟ این طناب فرقه گرایی است.

۵۸ «آزادم بگذارد تا از آن هیچ فرقه‌ای نباشم. آنگاه به شما خواهم گفت که شکست من...» و چنین شد که پنطیکاستی‌ها ظهور کردند. قوت عظیمت چه شد؟
«فلسطینیان بر تو هجوم آورده‌اند.» و دوباره طنابها را پاره کرد.

۵۹ اما اینک چه اتفاقی رخ داده است؟ پنطیکاستی‌ها هم مبتلا شدند، حالا شبانان خود را از میان دکترهای الهیات و افراد مطرح انتخاب می‌کنند. آنها به اندازه‌ی متدیست‌ها، باپتیست‌ها یا باقی آنها، مدارس و رسم و رسوم دارند. به یک کلیسا که بروید یک «آمین» هم به گوشتان نمی‌خورد، مثل تعدادی اسکیمو که یگراست از قطب شمال می‌آیند، یخ و سردند. یخ! بی‌تفاوت! «و شمشون، اینک فلسطینیان بر تو آمدند.»

۶۰ ای آمریکا، اینک فلسطینیان بر تو آمده‌اند. آن وحدت روح کجاست؟ آن اتحاد پنطیکاست کجاست؟ جماعت ربانی و کلیسای متحد و کلیسای خدا و این، آن و آن دیگری هر کدام یک ایسم متفاوت را یدک می‌کشند، این یکی با آن و آن یکی با این. اوضاع ما بسیار بد است تا جایی که ممکن است به شهری بروید تا جلسات بیداری برگزار کنید و اگر کلیسایی اسپانوسور آن باشد، دیگران شرکت نخواهند کرد. آمریکا، کمونیست‌ها بر تو آمده‌اند.

۶۱ قوتمان کجاست؟ جلالمان کجاست؟ چرا چنین شد؟ چون به جای قدرت خدا، از حکمت انسان پیروی کردیم! برای همین است که واعظان ما به شدت خشک و متصلب شده‌اند و چنان ما را سازماندهی کرده‌اند که به مردمانی خشک و متصلب تبدیل شده‌ایم... آیا هنوز می‌شنوید کسی در کلیسا بانگ سر دهد؟ دیگر نمی‌شنوید که کسی بانگ برآورد. نیمکت توبه را به زیرزمین منتقل کردند. دیگر در کلیسا اثری از جلال نیست، تمام کاری که می‌کنیم این است که تا آنجا که می‌توانیم سفت و سخت جلوس کنیم. ما آزاد نیستیم. ما در بند هستیم. ابلیس از طریق دیوهای مدرن گرایی، کلیسای خدای زنده را به بند کشیده است. درست است. دیگر قوتی در کلیسا نیست. دیگر آزادی در کار نیست. مردم بسیار خشک و متصلب شده‌اند! تا جایی که خدا می‌تواند در میان جماعت پنطیکاستی‌ها حضور یابد و نشان دهد که خداست و نشانه‌های قیامش را ثابت کند، با این حال چنین اتفاقی آنها را حتی تکان هم نخواهد داد. جلال! این یک ننگ است! من کل کشور را می‌پیمایم و خدا کار می‌کند و آیات بزرگ صادر می‌کند.

مردم می‌نشینند و می‌گویند: «خوب، به گمانم درست است. می‌دانم که شدنی است.» این جریان تحرک و هیجانی در آنها ایجاد نمی‌کند! چرا؟ آنها در بند دلیله و دنیا گرفتار شدند. آنها غل و زنجیر شده‌اند.

۶۲ و اینک آنها را در درون یک اتحادیه در بند کرده‌اند. «شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» در این رابطه چه خواهی کرد؟

۶۳ «ما فرقه‌های بزرگ داریم.» مسلماً. «تعداد عضوهای ما بیشتر از هر زمان دیگری است.» اما روح کجاست؟ روح‌القدس کجاست؟

۶۴ این کاری است که شیطان انجام داده است. او دل کلیسا را برده است. او کماکان از کلیسا دلبری می‌کند، «نزد من آید، در صورتی که این کار را بکنید یک خیمه بزرگ در آنجا به شما خواهیم داد. اگر از شرّ آن واعظ متعصبی که دارید، خلاص شوید و یک دکتر الهیات معقول بیاورید، کلیسایی زیبا و باکلاس خواهیم ساخت و مانند سایرین خواهید شد.» خوشتر آن است که آدم نتواند قهوه را از لوبیا تشخیص دهد اما پر از روح‌القدس، سازش‌ناپذیر و متکی بر قدرت خدا باشد.

۶۵ اما، جوّ به قدری خشک و رسمی است که بیچاره فرد مقدسی که بتواند در طول جلسه قدمی پیش بگذارد و به زبان‌ها تکلم کند یا کمی فریاد بزند و یا چنین کاری کند، سایر حضار همگی به چشم موجودی ناقص‌العقل نگاهش خواهند کرد و خواهند گفت: «این چه بود؟ خوب، از خود می‌پرسید چرا؟ طرف باید یکی از آن متعصب‌هایی باشد که از جایی آمده است.» می‌دانید، این یک حقیقت است! یک فرد مقدس بیچاره‌ای وارد می‌شود و چنان به وجد می‌آید که دست‌هایش را بلند می‌کند و بانگ برمی‌آورد و خداوند را می‌ستاید، کسی که موعظه‌ی انجیل را به بانگ «آمین» خویش مزین می‌کند، در همین حین سایر حضار برمی‌گردند تا به او نگاه کنند و ببینند چه گفته است. اینها پنطیکاستی هستند. چه شده است؟ شما از متدیست‌ها و باپتیست‌ها الگوبرداری می‌کنید؛ آنها از کاتولیک‌ها الگوبرداری کردند؛ کاتولیک‌ها از جهنم الگوبرداری کردند. همگی با هم، جهنم را سر لوحه قرار داده‌اند! درست است.

۶۶ دلیله شما را شیدای خود و مشتاق کلیساهای بزرگ و زیبا، واعظان تحصیلکرده، و باکلاس کرده است. «خوب، می‌دانید، فلانی و فلانی که آنجاست میلیونر است، اگر فقط می‌توانستیم او را به جماعت‌مان بیاوریم! خدای من!» اگر او از نو مولود نشده باشد، شایستگی حضور در اینجا را ندارد. برای من مهم نیست که او یک میلیون دلار دارد. اگر چهل کادلاک یا هر نوع دارایی دیگری در اختیار داشته باشد، باید از نو زاده شود و از مرحله‌ی تولد تازه عبور کند و به دست روح‌القدس نو و احیاء شود و به عنوان مولودی تازه خارج شود و آب بینی پس دهد (عذر می‌خواهم)، و گریه کند و جیغ بکشد و مثل سایرین سر و صدا کند تا در مرحله‌ی بعد، از طریق زندگی که در پیش می‌گیرد، ثابت کند که آن امر الهی را به دست آورده است. آمین. آنچه نیاز دارند، همین است.

۶۷ «شمشون، فلسطینیان بر تو آمده‌اند.» کمونیست‌ها بر تو آمده‌اند. دنیا بر تو آمده است. ابلیس بر تو آمده است.

۶۸ مردم معجزات روح و دلایل رستاخیز عیسی را مشاهده می‌کنند، با وجود اینکه آنها نمودهای وعده‌ی عیسی هستند ولی باز مردم پس از مشاهده‌ی این مسائل در زمان بازگشت خود می‌گویند: «می‌دانی، فکر می‌کنم برادر برانهام قدرت تله‌پاتی ذهنی بالایی دارد. شبانم گفت که این از ابلیس است.»

۶۹ ای رباکاران بیچاره‌ی متوهم و بی‌ایمان که آراسته و اتوکشیده هستید، شما گرگان در لباس میش هستید! عیسی گفت: «اگر مرا می‌شناختید، ایام مرا نیز می‌شناختید.» اما مشت‌ی شائول صفت را پیدا کرده‌اید که برآند تا شما را شبیه سایر مردم دنیا کنند.

۷۰ ما خواهان دسته‌ای از مردان خدا هستیم که بر سر کلام خدا سازش نکنند و کلام را موعظه کرده و از تعمیم روح‌القدس دفاع کنند.

۷۱ ولی دنیا چه کرد؟ تمامی قدرت شما را زدود و محو کرد. شما ناصری و پنطیکاستی متولد شدید اما یقیناً دنیا قدرت شما را محو کرد. و حالا به اندازه‌ی سایرین خشک و رسمی شده‌اید.

۷۲ ما چه خواهیم کرد؟ چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ یک مورد باشکوه هست که می‌توان برای اتمام این مبحث به آن اندیشید.

۷۳ آنگاه که شمشون در بند بود! ما نمی‌توانیم یک بیداری را تجربه کنیم. به برادر صدیق ما بیلی گراهام گوش کنید، نماد «بیداری در روزگار ما»، به اورال رابرتس گوش بسپارید، او هم از «بیداری در روزگار ما» امی گوید! به باقی آنها گوش کنید، «بیداری در روزگار ما» چگونه می‌توانیم در حالی که در بند شده‌ایم، بیداری را تجربه کنیم؟ روح‌القدس را با تشکّل‌ها و سنت‌هایمان در بند کرده‌ایم و نمی‌توانیم بیداری روح‌القدس را تجربه کنیم. آمین. می‌دانم که این سخن، حس بودن در آب و هوایی آتشین را به وجود می‌آورد ولی حقیقت است. چگونه می‌توانید چنین خشک و رسمی و اسیر باشید و بیداری روح‌القدس را تجربه کنید! «صورت دینداری»؛ کتاب مقدس می‌گوید که صورت دینداری دارند. «صورت دینداری دارند لکن قوت آن را انکار می‌کنند.» قوت چه چیز را؟ قوت تشکّل را؟ قوت دنیا را؟ قوت کلیسا را؟ آنها قوت روح‌القدس را انکار می‌کنند! این راز کلیساست. و وقتی کلیسا واعظان تحصیلکرده و ساختمان‌های بزرگ و ظرافت‌ها را به سبک و سیاق کهن کلام خدا ترجیح می‌دهد، بهتر آن است که دوباره به میسیون‌ها بازگردند. آمین. این سخن حق است. چگونه می‌توانید بیداری روح‌القدس را تجربه کنید وقتی جماعتی برآند تا آن را خاموش و مهار کنند و از آن وحشت دارند؟ اصل مشکل اینجاست.

۷۴ «فلسطینیان بر تو آمدند.» اما یگانه امید مبارک ما، آنجا که شمشون محبوس است...

۷۵ نخستین کاری که بعد از دستگیری او می‌کنند، چیست؟ ابتدا او را می‌بندند. آنها قدرت او را خنثی می‌کنند زیرا به رازش پی برده‌اند. آنها به راز شما پی برده‌اند. دنیا رازتان را کشف کرده است. اکنون شما خانم‌ها همگی موهای خود را کوتاه می‌کنید و عین دنیا می‌شوید. شما آقایان می‌روید و عین دنیا رفتار می‌کنید. جوک‌های کثیف

تعریف می‌کنید، بیرون می‌روید و چند سیگار می‌کشید و با خانم همسایه‌ی خود بیرون می‌روید و نظایر این، یا اینکه محض حفظ موقعیت شغلی خود، در مهمانی مشروب می‌نوشید. ترجیح می‌دهم با شکم خالی بخوابم و سودا و آب بخورم و نزد خدا پاک و خالص باشم تا اینکه بابت یک شغل، یعنی هر شغلی سازش کنم. درست است. بله. در برابر خدا امین بمانید.

۷۶ «شمشون، فلسطینیان بر تو آمدند.» خیمه‌ی برانهام، دنیاگرایی در میان تو رخنه کرده است. جریان چیست؟ آیا رازت را فاش کردی؟ آیا رازی که خدا چندین سال پیش حین دست و پا زدن در خاک و گل به تو داد را فاش نمودی؟ آیا اجازه دادی تا پرستشی معاشرتی، ظاهری و تشریفاتی را جایگزینش کنند؟ چه بر سرت آمده است؟ خدا قادر است فرود بیاید و معجزات به جا آورد و یگراست به سوی حضار برود و رازهای قلبشان را به آنها بازگو کند و بیماران و مریضان را شفا دهد و آیات و معجزات صادر کند و با حداکثر کوبندگی ممکن، کلام خویش را به واسطه‌ی روح‌القدس موعظه کند... ولی مردم می‌گویند: «خوب، به گمانم چیز خوبی است. اگر خیلی خسته نباشیم هر چند وقت یک بار شنیدنش برای ما دلپذیر است.» این وصف حال خیمه‌ی برانهام است. فلسطینیان بر تو آمدند.

۷۷ روزگاری بود که وقتی کلام موعظه می‌شد، مقدسان جماعت با چشمانی پر از اشک برمی‌خاستند، با گریه راه می‌افتادند و بی‌آنکه حرفی بزنند فقط دوری در اطراف می‌زدند و در حالی که از روح پر شده بودند سر جای خود می‌نشستند! آنها به کلام تغذیه شده بودند! «انسان نه محض نان زیست می‌کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» خیمه‌ی برانهام، فلسطینیان بر تو آمدند.

پنطیکاستی‌ها، فلسطینیان بر شما آمده‌اند.

۷۸ البته فلسطینی‌ها دیر زمانی است که سایرین را گرفتار کرده‌اند، همان موقع که خودشان را چنان سفت و سخت سازمان دادند که کسی حق ورود نداشت مگر آنکه مشایخی، باپتیست، متدیست، کاتولیک یا چنین چیزی باشد. نمی‌خواستند با دیگران سر و کار داشته باشند.

۷۹ باری، تکلیف بیداری در این روزگار چیست؟ چگونه ممکن است چنین بیداری پدیدار شود وقتی هر کس که حامل احیاء است، توسط دنیا به بند کشیده شده است؟ خدا به جایی که تحت تسخیر دنیاست نمی‌رود، می‌توانید روی این حرف حساب کنید. وقتی شریک دنیا شدید، کار از کار می‌گذرد. وقتی اجازه می‌دهید دنیا در وجودتان رخنه کند و همانند آن رفتار می‌کنید، کارتان تمام است. اما وقتی غل و زنجیرهای دنیا را پاره می‌کنید و نزد خدا می‌روید، تا وقتی دوباره با دنیا طرح مودت نریخته‌اید، خدا شما را به کار خواهد گرفت.

۸۰ من در این بامداد تنها به یک چیز امید بسته‌ام و با طرح آن به نقطه‌ی پایان پیغام می‌رسم: «وقتی شمشون در بند بود، سلسله‌ای نو از موهایش باز به بلند شدن و رویش شروع نمود.»

۸۱ خدا درست پیش از زمان آخر، کلیسایی دیگر را برای ما رویانده است که قدرت روح القدس می تواند واردش شود و در آن نمایانده شود. در چنین کلیسایی است که مرقس ۱۶، اعمال ۴:۲ و اعمال ۳۸:۲ می توانند همراه کلیسا و ایمانداران باشند. آیات و معجزات همراه رسولان هستند. آیات عظیم قیام وی ایشان را همراهی می کند. وقتی محبوسیم، یقیناً خدا جایی در حال رویاندن سلسله‌ای مو به جهت واپسین کشتار بزرگ است. باشد که آن شخص، تو دوست مسیحی‌ام باشی که در این بامداد اینجا هستی، باشد که قوت تو شروع به فرونی کند. دعا می کنم که این پیغام صبحگاهی، هر جا و به هر خطه‌ای که برسد... خاطر م جمع است که این پیغام در رساندن ویتامین به پیکره و جاننان مؤثر خواهد بود و قوت روحانی را در زندگی شما باز خواهد رویانید.

سرهای خود را برای دعا خم کنیم.

۸۲ ای خداوند خدا، آفریدگار آسمان‌ها و زمین، پدیدآورنده‌ی حیات و بخشنده‌ی جمیع نیکویی‌ها و عطایای روحانی، سخنانی که در این بامداد بیان شد را برگیر و خداوندا، آنها را در قلب‌ها بنشان و آبیاری فرما. باشد که مردم پیرامون این مسائل دعا کنند و ببینند که دنیا کلیسا را شیدای خود نموده، پی به راز قوتش برده و محل اختفا و آنجا که این راز نهان شده بود را یافته است و آن را چیده و از میان برداشته است. مردمانی که روزگاری فریاد پیروزی سر داده بودند و پیروزی را در چنگ خود داشتند، توسط دنیا گرفتار شدند و یالشان چیده شد تا چهارشنبه شب‌ها در خانه بمانند و تلویزیون تماشا کنند. شادمانی را از قلب‌هایشان گرفتند و آنها را بیش از عشق به خدا، با مهر دنیا پُر کردند. به آنها بیش از میل به شنیدن موعظه‌ی انجیل، عشق بیشتر به دنیا و اشتیاق بیشتر به سرگرمی‌های دنیوی را تقدیم کردند. اگر گروهی بزرگ و هیاهوی بسیار در کار نباشد و خبری از یک چیز بزرگ نباشد، شوقی نمی ماند برای آن انجیل کهنه که اشک شوق را تا سطح روح روانه می کند، شفا را باز می گرداند، عطایای دوران رسولان را اعاده می کند و مسیح قیام کرده یعنی همان مسیحی امروز را وارد صحنه می کند.

۸۳ اما از آنجا که پادشاهان بنی اسرائیل، آنان را در بند کرده بودند و قادر به پیروی از پادشاه راستین نبودند، چنین افتاد که وقتی پادشاه راستین از راه رسید، او را نشناختند. امروز هم همین است. خداوندا، پادشاه جلال در هیئت روح القدس ظاهر شده است و خداوندا آنها از این جریان خبر ندارند. تشخیص نمی دهند. چنان در بند تشکیلات گرفتار شده‌اند که از این امر غافل هستند چون مربوط به تشکّل و سازمانشان نمی شود. شیطان این چنین مردم را گرفتار کرده است.

۸۴ باشد که شمشون خدا یعنی آنانی که راست دل هستند و به انتظار نشسته‌اند و می گریند و استدعا می کنند و پایدار می مانند... باشد که آنها تا رویش سلسله‌ی نو در کنار خداوند بمانند، تا وقتی که شادمانی از نو در صهیون پدیدار شود و گروهی ظهور کند که از توان تشخیص و درک بهره برده باشد و قادر به رؤیت مسیح و آن نیروی پنهان، یعنی پنهان مانده از دنیا باشند، چیزی که آنها اکنون قادر به درک

آن نخواهند بود. خداوندا، عطا فرما تا بتوانند آن را رؤیت کنند. زیرا به نام عیسی می‌طلبیم. آمین.

[فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف]

... هم اینک قدرت

خداوندا، هم اینک قوت را بفرست

و همگان را تعمید ده.

آنها در بالاخانه بودند،

همگی یکصدا شده بودند،

آنگاه روح‌القدس فرود آمد

همان که خداوندمان وعده‌اش را داده بود

خداوندا، قوت خویش را هم اینک بفرست،

خداوندا، قوت خویش را هم اینک بفرست؛

خداوندا، قوت خویش را هم اینک بفرست

و همگان را تعمید ده.

۸۵ چقدر او را دوست می‌دارم! فقط کافی است قدرت خویش را بفرستد! آنها همگی در بالاخانه متحد و هم آواز بودند. آنها از هر گونه تعلق دنیوی آزاد بودند. آنها خالی شدند و روح‌القدس آمد.

۸۶ امروزه روز می‌گویند: «بیا و به کلیسا بیوند، نامت را در دفتر ثبت کن. یا اینکه خم شو و بگو: «اعتراف می‌کنم که مسیح پسر خداست.» و بلند شو.» ابلیس هم همین کار را می‌کند. وقتی یهودا تعمید گرفت، ابلیس هم تعمید گرفت. وقتی یهودا بیرون رفت و انجیل را موعظه کرد، ابلیس هم بیرون رفت و انجیل را موعظه کرد. اما ابلیس روح‌القدس را دریافت نکرد. همین است. آن قوت اعظم درست در همین نقطه نهفته است، در رستخیز و شناختی واضح که هیچ تردیدی بر آن سایه نینداخته است. آمین.

۸۷ او اینجاست. همان روح‌القدس، همان که در مسیحا بود و همچنان در کلیسای خود حضور دارد. او هیچ‌گاه نمی‌رود. «همواره تا انقضای عالم همراه شما و حتی در شما خواهیم بود. من در آنجا خواهیم بود. کارهایی که من می‌کنم، شما نیز خواهید کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهید کرد زیرا من نزد پدرم می‌روم.»

۸۸ ولی دنیا بر سر این وعده سازش کرد: «این مربوط به روزگار گذشته است!» شیطان می‌خواهد چنین کنید. او دلش می‌خواهد شما درگیر زرق و برق شوید. خدا می‌خواهد تعمید بگیرید. خدا می‌خواهد... شما می‌گویید: «به این سر و صداها و هیاهوها اعتقادی ندارم.» همین‌طور به زندگی ادامه دهید، به زندگی در گناهانتان، به زندگی گناه‌آلود خود. اما وقتی به نقطه‌ی پوسیدن رسیدید و نسبت به اندیشه‌ها و عادات خود پوسیدید و باز احیاء و از نو مولود شدید، آن وقت آن حیات نو کاملاً متفاوت از حیات رخت بر بسته است.

۸۹ آنگاه که دانه‌ی گندم می‌افتد، زرد است و آنگاه که سر برمی‌آورد، سبز است. وقتی می‌افتد، سفت است و وقتی سر برمی‌آورد، انعطاف‌پذیر است و باد آن را می‌جنباند. جلال! هلولو!ا! وقتی باد می‌وزد، کاری جز جنبیدن و افت و خیز از دست دانه یا جوانه‌ی کوچک ساخته نیست، اما این جوانه‌ی کوچک خم و راست می‌شود و سر خوش می‌شود و سپس رشد می‌کند و خود را تقویت می‌کند. تا وقتی دانه نمیرد و نیوسد نمی‌تواند جوانه بزند. دیگر قادر به بازگشت نیست، اما از دل دانه، حیات می‌روید.

۹۰ چنانکه چندی پیش گفتم تولد رخدادی وحشتناک است، کثیف و آلوده است، کثیفی محض است، اما همان جاست که حیات جریان دارد. وقتی خودتان را کثیف به شمار می‌آورید، وقتی اعتقادنامه‌های متدیست، باپتیست و پنطیکاستی را آلوده می‌شمارید و پای قربانگاه می‌میرید، آنگاه حیات نو وارد می‌شود. روح‌القدس شما را برمی‌افزاد و خدا را رؤیت می‌کنید.

۹۱ قرار است در یک روز باشکوه او را رؤیت کنیم. روزی که درک آن خارج از توان ذهن موجود فانی است، فردایی چنین شاد و پر سرور انتظارم را می‌کشد.

۹۲ شب گذشته اینجا در گوشه‌ای ایستاده بودم و چنین پنداشتم که ربی لاسون را دیدم. روزگاری که او در اینجا و این پایین بود عادت داشت عصای کهنه‌اش را دور گردنم بیندازد و با آن مرا از پای تریبون بکشد و بعد هم این سرود را بخواند، «انتظارم را می‌کشد...» [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف] ...؟...

۹۳ اتفاقی رخ داده است! این امر موجب گسست از دنیا شد. نگاهم به مسائل شروع به تغییر کرد. من بسیار دل نگران مسیری که مردم آمریکا در پیش گرفته‌اند بودم، مدام و سال به سال شاهد بودم که زن‌ها و مردها به چه سان خود را به فساد می‌کشاند و در گناه فرومی‌روند تا اینکه دو سه بار از فرط نگرانی دچار افسردگی شدم. دیروز به خدا گفتم: «دیگر نگران نخواهم بود. کلامت می‌گوید که چنین خواهد شد. اما با هر آنچه دارم، سینه سپر خواهم کرد و [مردم را] به مخالفت با آن ترغیب و دعوت خواهم نمود.»

۹۴ آن روز در غار خودم در گرینز میل بودم، جایی که در دل طبیعت وحشی تمام روز مشغول دعا بودم. خورشید حدود ساعت سه در حال غروب بود و آنجا ایستاده بودم و به اطراف می‌نگریستم. از غار خارج شدم و روی صخره‌ی بزرگی ایستادم. آنجا ایستاده بودم و به سوی شرق می‌نگریستم و خداوند را حمد می‌گفتم. غروب خورشید را تماشا می‌کردم و اینکه به چه سان پشت درختان قله‌ی کوه فرود می‌رود، همین‌طور محو تماشای درّه شدم و تا نقاط دیگر را از نظر گذراندم و شاخ و برگ‌های بسیاری در نهایت سکون، خود را به رخ می‌کشیدند. گفتم: «خداوند، یک روز تو موسی را در شکاف صخره پنهان ساختی و از کنار وی گذشتی چون خسته بود و طاقتی برایش نمانده بود. اما تو گذشتی و او گفت: به انسانی از پشت سر می‌ماند.» گفتم: «خداوند مرا در شکاف پنهان ساز.» تقریباً همان موقع بادی از یک طرفم وزیدن گرفت و بوته‌زارها را درنوردید. یگراست حرکت کرد و صاف تا کنارم آمد، بادی کم شدت وزید و میان جنگل‌ها رفت. من آنجا ایستادم.

روزی که کی و کجایش را تنها خدا می‌داند،
چرخ‌های زندگی فانی جملگی، باز خواهند ایستاد،
آنگاه می‌روم تا در کوه صهیون رحل اقامت افکنم.

روزی که در گمان موجود فانی نمی‌گنجد،
روزی که کی و کجایش را تنها خدا می‌داند،
(چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ قرار است تمام این چرخ‌های در حال
حرکت بایستند.) چرخ‌های زندگی فانی، جملگی باز خواهند
ایستاد،
آنگاه می‌روم تا در کوه صهیون رحل اقامت افکنم.

هان فرود می‌آید از بهی زیبا،
بهر رساندم به منزل می‌آید،
هان فرود می‌آید از بهی زیبا،
بهر رساندم به منزل می‌آید.

اگر زودتر از من به آنجا رسیدید،
بهر رساندم به منزل می‌آید؛
به برادر بوسورث و نیز به تمامی دوستانم بگویید که،
بهر رساندم به منزل می‌آید.

اینک فرود می‌آید... (روزی پایین خواهد آمد و مرا بالا خواهد
برد)... از به...
(درختان جملگی مشتعل خواهند بود؛ فرشتگان خدا، از بهی
آتشین)... بهر رساندم به منزل؛
هان فرود می‌آید از بهی زیبا،
بهر رساندم به منزل می‌آید.

۹۵ یکی از این روزها هنگام افول مرگم، چشم به راه وی خواهم بود. درست است.

به اردن نگرستم و چیزی را رؤیت کردم،
بهر رساندم به منزل می‌آید؛ (نظیر ایلیای پیر که به اردن
نگریست)

دسته‌ای از فرشتگان نورانی به دنبالم می‌آیند،
بهر رساندم به منزل می‌آیند.

هان فرود می‌آید، پایین می‌آید از بهی زیبا،
بهر رساندم به منزل می‌آید،
هان فرود می‌آید از بهی زیبا
بهر رساندم به منزل می‌آید.

۹۶ خداوند عیسی همان هدایت‌کننده‌ی متبارک این ازابه، ناخدای کشتی قدیمی صهیون و قایق حیات است، اوست که در این ساختمان حرکت می‌کند و سخن می‌گوید و در اینجا حضور یافته است. همان روح‌القدس که وی را از قبر برخیزانید، اینجاست.

۹۷ با توجه به اینکه کارت دعا توزیع نکرده‌اند، آیا کسی اینجا هست که او را شناسم و خود را از خارج از شهر به اینجا رسانده باشد، تا برایش دعا شود؟ آنهایی که نمی‌شناسم، دست‌های خود را بلند کنید. آنهایی که نمی‌شناسم، دستان خود را بلند کنید. شما که آنجا هستید. فکر می‌کنم دوستان که سبیل دارد و در آن قسمت انتهایی است... گویی کسی آنجا دست خود را بلند کرد. بله، شما، آیا شما دست خود را بلند کردید؟ بسیار خوب. آن پشت، شما آقا، بسیار خوب. آیا همگی شما برای من ناشناسید؟ آیا ایمان دارید که وعده‌های خداوند عیسی یعنی همان شبان گله که اینجا حضور دارد، حقیقت است؟ او کلیسای خود را مسح می‌کند و گفته است: «کارهایی را که من می‌کنم شما نیز خواهید کرد و بزرگتر از اینها را نیز خواهید کرد زیرا که من نزد پدر می‌روم. بیشتر از اینها را نیز!» آیا به این ایمان دارید؟

۹۸ آیا دست خود را به نشانه‌ی اینکه مرا نمی‌شناسید، بلند کردید؟ آیا ایمان دارید که خدا قادر است راز قلبتان را برایم بازگوید و با من هم مانند آن زن که لباسش را لمس کرد، سخن گوید؟ آیا ایمان دارید که او کاهن اعظمی است که می‌تواند همدرد ضعف‌های ما شود؟ اگر خدا مشکلات شما را برایم مکشوف کند، آیا باور خواهید کرد که من نبی او هستم و به اینکه او در اینجا حضور دارد و برای همین اجازه‌ی وقوع چنین اتفاقی را می‌دهد، ایمان خواهید آورد؟ شما برای خانم خود دعا می‌کنید. مفصل ران او شکسته و از جا درآمده است. درست است. اگر درست است دست خود را بلند کنید. بسیار خوب، بروید و او را صحیح و سالم ببینید. آمین.

۹۹ شما آقای جوانی که سبیل دارید و دست خود را بلند کردید، چطور؟ آیا با تمام قلب خود ایمان دارید؟ آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند مشکلات شما را برایم بازگو کند؟ آیا ایمان دارید که حال پسران خوب خواهد شد؟ ایمان دارید؟ شما پسری دارید که از فلج مغزی رنج می‌برد. درست است. شما نه از... از کنتاکی می‌آیید. اگر درست است، دست خود را بلند کنید. من شما را نمی‌شناسم، آیا می‌شناسم؟ اگر می‌شناسم... به نشان اینکه همدیگر را نمی‌شناسیم، دست خود را به این شکل بلند کنید. درست است. اعتماد کردن به خدا. آیا ایمان دارید؟ بر حسب ایمانی که دارید، پسران را خواهید یافت. فقط این را در دل خود حک کنید.

۱۰۰ چه کسی بود که دستش را بلند کرد و من نتوانستم... شما بودید؟ بسیار خوب، آقا، آیا ایمان دارید که نبی خدا هستم؟ [آقا می‌گوید: «آمین.»] آیا با تمام وجود خود ایمان دارید؟ لازم نیست از جایتان بلند شوید، همان‌جا بمانید. بسیار خوب، جناب، شما از قند و دیابت رنج می‌برید. [«درست است.»] و این مشکل پای شما را اذیت می‌کند. [«بله.»] شما اهل آهایو هستید. [«بله.»] نام شما آقای میلر است. [«درست است.»] به خانه بروید و سلامتی خود را بازیابید. بسیار خوب، باید با تمام وجود خود، ایمان داشته باشید. بسیار خوب.

شما با... ایمان داشته باشید. اگر می‌توانی ایمان آری!

۱۰۱ خانمی که اینجا نشسته است، آیا دست خود را بلند کردید؟ آن خانم درشت‌اندام که عینک به چشم دارند، آیا با تمام وجود خود ایمان دارید؟ آیا ایمان دارید که من خادم خدا هستم؟ ایمان دارید؟ بسیار خوب، اگر خدا مشکل شما را به من بگوید، آیا ایمان خواهید آورد؟ نارسایی قلبی. خوب، اگر درست است، دست خود را بلند کنید. بسیار خوب.

۱۰۲ بانویی که کنار شماست، بلند شده است. قلب؛ ولی مشکل اصلی شما چشمان شماست. او را می‌شناسم. بسیار خوب، اگر می‌توانی ایمان آری!

۱۰۳ آقایی که کمی عقب‌تر است هم مشکل قلبی دارد و در عین حال از یک بیماری پوستی رنج می‌برد. آیا ایمان دارید که خدا حالتان را خوب خواهد کرد؟ ایمان دارید؟

۱۰۴ آقایی جایی در آن انتها دستش را بلند کرده بود و... آقای شوهرت. بسیار خوب آقا. بسیار خوب، آیا ایمان دارید؟ شما هم برای چشم‌های خود آمدید، مگر چنین نیست؟ علاوه بر این برای مادرتان که آنجا نشسته است، دعا می‌کنید. اگر درست است، دست خود را بلند کنید. ما نسبت به هم غریبه هستیم. درست است؟ دست‌های یکدیگر را بگیرید. بسیار خوب، درست است. اگر می‌توانی ایمان آری، آنچه را می‌جویی، خواهی یافت!

۱۰۵ عیسی مسیح قیام کرده در این ساختمان حضور دارد. او همان است. این جریان چه تأثیری روی شما دارد؟ آیا گذاشتید که دنیا تمام قوت شما را از بین ببرد؟ جلال! من در طلب تولد تازه هستم! من در طلب حیات نو هستم! اهمیت نمی‌دهم که به چه شیوه‌ای حاصل می‌شود؛ اگر مجبور باشم به یک گل‌تندهی مقدس یا چیزی از این دست بدل شوم [باکی نیست]. برایم مهم نیست که به چه نحوی می‌رسد من طالب روح‌القدس راستین هستم، عین همان که هم اینک بر من قرار گرفته است. می‌خواهم آن را حفظ کنم! داشتن آن را به تمام چیزهای دنیا ترجیح می‌دهم. آمین! آیا ایمان دارید؟ آیا ایمان دارید که او اینجاست؟

۱۰۶ پس روی همدیگر دست بگذارید. به من بگویید او دیگر چه کار می‌تواند انجام دهد. هیچ. اینک ایمان داشته باشید. ایمان داشته باشید که قضیه تمام شده است.

۱۰۷ ای خداوند خدا، آفریدگار آسمان‌ها و زمین، پدیدآورنده‌ی حیات ابدی؛ تو بخشنده‌ی تمام نیکویی‌ها هستی و روح در این مکان حضور دارد و مسح ناشی از این حضور بس قدرتمند است، خداوند، چنین می‌نماید که به برکت تحرک پیوسته‌ی [روح‌القدس]، نفسی وارد این ساختمان شده است. خداوند، چرا مردم از درک این مهم درمانده‌اند؟ آیا شراکت آنها با دنیا این قدر زیاد شده که چنین سرد و تشریفاتی و خشک شده‌اند و دیگر نمی‌توانند تو را بشناسند؟ ای خداوند خدا، باشد که همگان با کوبندگی این قوت الهی آشنا شوند و ضربه‌اش را تجربه کنند و هر بیماری، شفا؛ و هر گناهکاری، نجات یابد و آنکه جلال می‌یابد، خدا باشد. این مسئله را از راه عیسی مسیح، پسر خدا، بلند می‌کنم. آمین.

۱۰۸ آیا ایمان دارید؟ دست‌های خود را برافرازید. آیا شفای خود را می‌پذیرید؟ خدا به شما برکت دهد. اینک بروید و بر حسب ایمانی که دارید، آن را دریافت کنید، ترتیب کار چنین خواهد بود. همچنان دارم راجع به افراد دیگر رؤیا می‌بینم. درست است. باید امشب برگردم.

۱۰۹ اگر اکنون ایمان نیاورید، هرگز نخواهید توانست ایمان بیاورید. درست است. عیسی یک بار این کار را کرد و گفتند: «تو... می‌دانیم که وقتی مسیح موعود بیاید چنین چیزی خواهد گفت.» او [از سامری] گفت: «می‌دانم که مسیح موعود به این سان عمل خواهد کرد لکن تو کیستی؟»

گفت: «من همانم.»

۱۱۰ سپس این زن تا شهر دوید و گفت: «بیایید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم، به من گفت. آیا این مسیح موعود نیست؟»

۱۱۱ گفت: «این امور در ایام آخر دوباره شکل خواهند گرفت. کلیسا حقیقت را تعلیم خواهد داد و استوار بر مرجعیت کلام، تمامی فرامین خدا را به جا خواهد آورد. شراکتی با دنیا نخواهد داشت. و از این نقطه حرکت خواهیم کرد و همان اعمال را به جا خواهیم آورد.»

۱۱۲ ولی او گفت: «آنها تندمزاج و مغرور خواهند بود و عشرت را بیشتر از خدا دوست خواهند داشت. کینه‌دل و غیبت‌گو خواهند بود و ظاهر دینداری خواهند داشت،» یعنی افرادی بسیار مذهبی که به کلیسا می‌روند. «صورت دینداری دارند لیکن قوت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما!»

۱۱۳ عزیزان، هر جای کلیسا که بودید، او هم اینک شما را مخاطب قرار داد. رؤیایی که می‌دیدم، تمام شد. هر کس و هر جا هستید، اگر آنچه گفتم درست بود و آشنایی و برخوردی با شما نداشتم، دست خود را بلند کنید. درست است. هر کس در هر جای کلیساست، این کار را بکنند. بسیار خوب. ملاحظه می‌کنید؟ آنها را نمی‌شناسم و هرگز ندیده بودم ولی روح‌القدس که اینجا حضور دارد، آنها را می‌شناسد. مگر درک نمی‌کنید که کار من نیست؟

۱۱۴ گوش کنید! اگر او چنین وظیفه‌ای را به من سپرده است، [اعلام] حقیقت کلام را نیز به من محول خواهد کرد، زیرا حقیقت تنها از طریق کلام می‌آید. «توبه کنید و هر یک از شما به جهت آموزش گناهان به اسم عیسی مسیح تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت. زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه‌ی آنانی که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» آیا به این گفته ایمان دارید؟ قرار است تا لحظاتی دیگر مراسم تعمید برگزار شود.

۱۱۵ سرهای خود را خم کنیم. در این فاصله که آنها دارند برای تعمید آماده می‌شوند، از شبان درخواست می‌کنم تا دعا کند. فکر می‌کنم قرار است مراسمی به منظور تعمید برگزار شود. بسیار خوب.



FRS59-0628M کلیسای دلباخته به فریب دنیا

(A Deceived Church, By The World)

در باب کلیسا

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در صبح یکشنبه ۲۸ ژوئن ۱۹۵۹ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام بر روی یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2017 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org